



۱۰

بازگشت چاوشی، حراج پیکاسو

ادای دین به آگاتا کریستی

۱۲



این عزیز دوست داشتنی

فرهنگ

پنجشنبه :: ۲۸ آذر ۱۳۹۸ :: شماره ۵۵۵۴



پشت صحنه

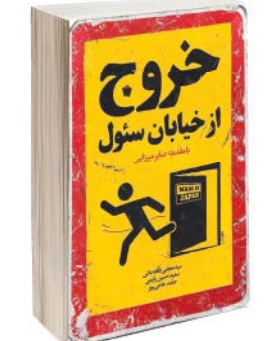
رونمایی هفته

رونمایی

«خروج از خیابان سنول»

اینجا بحثی از خیابان سنول نداریم خیالتان راحت! قضیه به رونمایی از يك كتاب باز می‌گردد. «خروج از خیابان سنول» هم اسم كتاب مزبور است. آن طور که ما خبردار شده‌ایم این مراسم قرار است ساعت ۹ صبح پنجشنبه ۲۸ آذر، در سالن خلیج فارس نمایشگاه‌های بین‌المللی ایران برگزار شود. بله! این موضوع بامزه به ذهن ما هم رسید که نمایشگاه بین‌المللی تهران خودش در نزدیکی همین خیابان واقع شده.

اصل قضیه هم به این برمی‌گردد که نمایشگاه مواد و تجهیزات آزمایشگاهی قرار است برگزار شود و این کتاب هم در حاشیه همین نمایشگاه رونمایی خواهد شد. کتاب خروج از خیابان سنول را انتشارات الگوناگر پیشرفت به قلم سیدمجتبی قافله‌باشی، سعید حسین رفیعی و حامد حاجی‌پور و با مقدمه مهندس صابر میرزایی روانه بازار نشر کرده است. اگر طالب دانستن موضوع این کتاب هستید هم باید خدمت‌تان عرض کنیم که موضوع اصلی این کتاب، روایت داستانی از تجربه موفق «نمایشگاه تجهیزات و مواد آزمایشگاهی ایران‌ساخت» در حمایت از کالای ایرانی، تقبیح خرید بی‌رویه و بدیون توجه از محصولات خارجی و روحیه خارجی پسندبودن مردم به‌ویژه مدیران دولتی است. انتشار و رونمایی چنین کتابی، الگویی موثر در حمایت از توان تولید داخل، برای دیگر حوزه‌ها، مانند خودرو، لوازم خانگی و نفت و گاز است.



نمایشگاه عکس

در مترو

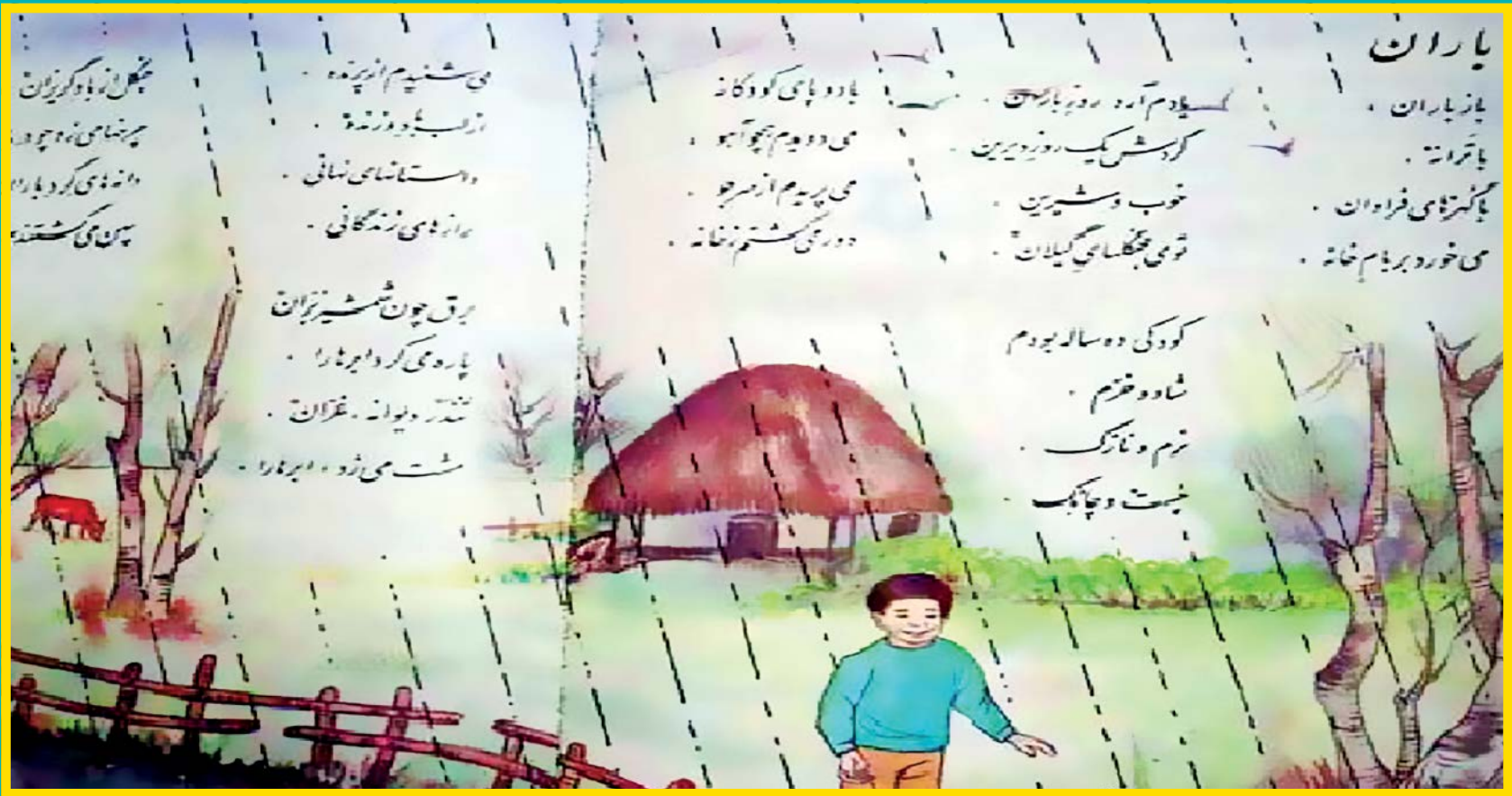
اگر از مسافران مترو هستید، پیشنهاد می‌کنیم سری هم به نگارگر متروی شهید بهشتی تهران بزنید و مجموعه عکس‌های مهرداد مختاری‌زاده را ببینید. به گزارش جام‌چم، این نمایشگاه که شامل ۳۵ تابلوی عکس می‌شود، با موضوعات طبیعت، تاریخی، فرهنگی و هنری و با هدف معرفی جاذبه‌های عمدتاً بکر ایران برپا شده است.

به گفته مختاری‌زاده، یکی از اهداف این نمایشگاه عکس، ایجاد فرصتی بصری و احساسی برای افرادی است که امکان سفر به مناطق مختلف کشور را ندارند. یکی از ویژگی‌های این نمایشگاه، شناسنامه کامل عکس‌هاست، به طوری که مخاطبان می‌توانند با استفاده از تلفن همراه، فیلم‌های موقعیت جغرافیایی عکس‌ها را هم ببینند و به اطلاعات کاملی درباره آن محل دست یابند.

مهرداد مختاری‌زاده، متولد سال ۵۱ و فارغ‌التحصیل رشته فیلمبرداری در سینماست و از سال ۷۵ تاکنون مشغول ایرانگردی، عکاسی و فیلمسازی است.

در سالمرگ گلچین گیلانی رفته‌ایم سراغ تنها شعری که او را در حافظه جمعی‌مان ماندگار کرد؛ «باز باران»

این باران ۵۰ سال است می‌بارد



باز باران نوشته. بارانی که در یکی از روزهای کودکی می‌بارد و حال خوشی دارد، حالی که زیر سخاوت آسمان اغلب کودکان جهان تجربه‌اش می‌کنند. اما او که از باران نوشته، اهل شهر باران است. در شهر رشت به دنیا آمده و روزهای کودکی‌اش آنقدر باران داشته که هر جای جهان هم باشد، باران برایش بشود پسکوچه‌های دوران کودکی‌اش. بشود گردش يك روز شیرین، خوب و دیرین، توی جنگل‌های گیلان....

می‌شود تا پایان شعر را با ریتمی شاد بی وقفه خواند و رفت به کتاب کلاس چهارم



زینب مرتضایی‌فرد
ادبیات و هنر

از سبزه میدان تا پانتی ویل

با نام شاعری اش یعنی گلچین گیلانی می‌شناسیمش، نامش در اصل دکتر مجدالدین میرفرخایی بوده است. سال ۱۲۸۷ در محله سبزه میدان رشت به دنیا آمده و در تهران ادبیات و علوم تربیتی می‌خواند. بعدتر بورسیه می‌گیرد و در رشته پزشکی عمومی و تخصص در بیماری‌های سرزمین‌های گرمسیری فارغ‌التحصیل می‌شود. هر چند در لندن می‌ماند اما جالب است بدانید مشاور پزشکی سفارت ایران شده و تمام تلاش خود را برای کمک به ایرانیانی که برای درمان راهی این کشور می‌شدند، به کار می‌گیرد. او در ۲۹ آذر ۱۳۵۱ یعنی درست ۴۷ سال پیش در چنین روزی در لندن می‌میرد و در گورستان پانتی ویل به خاک سپرده می‌شود.

نوشتن از رنج‌های روستاییان

آقای دکتر اما از کودکی و نوجوانی ذوق شاعری داشته و بسیار سروده است. در دوره دبستان نخستین اشعار خود را به روزنامه «صورت» در رشت می‌داد و چاپ می‌کردند و بعدتر هم از ۱۳۰۷ ش در مجله «ارمغان» به سردبیری وحید دستگردی و مجله‌های «روزگار نو»، «فروغ» و مجله سخن شعرهایش را منتشر کرده است. او اولین شاعر نوپرداز است که شعرش به کتاب‌های دوره ابتدایی راه یافته.

یکی از این شعرهای زیبای گلچین گیلانی در روزگار نوجوانی «رنج روستاییان» است. شاعر نوجوان در این شعر، از زبان يك روستایی به درد و رنج و سختی و تیره بختی مردم روزگار می‌پردازد که آغاز این شعر کودکانه چنین است: «ای گاو عزیز و باوقایم / ای یاور جمله کارهایم / ای نور دمیده، راحت دل / ای یار ضعیف و بینوایم / از توست که زندگی

نمایم...

فراموش نمی‌شوند

تصویر چند درس به یادماندنی دوران ابتدایی را هم چیده‌ایم کنار هم. درس‌هایی که کلی خاطره با آنها داریم. مثلاً درس‌ی که مربوط به جبار باغچه‌بان بود به نام باغچه اطفال که محمد صادق علیزاده دبیر گروه بارها این درس را به عنوان جریمه نوشته و دل خوشی از آن ندارد. صابر محمدی شاعر گروه هم عمری تدبیر کرده در این که در درس «یکی روبهی دید بی‌دست و پای» چه نوع روباهی مدنظر بوده، فاطمه شه‌دوست عضو سابق گروه فرهنگی و يك دهه هفتادی می‌گوید درس دوکاج را هی می‌خوانده و فکر می‌کرده کاجی که از ریشه درآمده و افتاده، ادا درمی‌آورده است. ساناز قنبری با درس «صد دانه یاقوت» عاشق انار شده، می‌نشسته و دانه هایش را نگاه می‌کرده و دلش نمی‌آمده انار را بخورد. علی رستگار هم عمری درگیر بود که ای بابا این شوهر کوکب خانم کجا بود وقتی بنده خدا درگیر این همه مهمان ناخوانده شد؟ آذر مهاجر هم فکر می‌کرده وقتی بزرگ شود مثل کوکب خانم کدبانو می‌شود، البته به گفته خودش وقتی بزرگ شده، بشیمان شده و تغییر رویه داده است! البته ما که دستپختش را خورده ایم می‌دانیم کوکب خانمی است برای خودش. شما هم حتماً کلی تصور کودکانه از آن کتاب‌ها دارید، مثل من که هنوز نگران گوسفند‌های از دست رفته چوپان دروغگو هستم. طفلی گوسفند‌ها... ❧

ابتدایی که ماده‌ه شصتی‌ها وقتی کودکی ده ساله بودیم می‌خواندیمش و خودمان را زیر باران مثل راوی شاعر می‌دیدیم، کودکی ده ساله بودم، چست و چاپک، نرم و نازک... شاید خیلی‌ها نام آقای شاعر را یادشان نمانده باشد، اما محال است این شعر از خاطرشان يك شود و «باز باران» دیگر بخشی از حافظه شان نباشد. البته در ادبیات فارسی از گذشته تا همین امروز شعرهای بارانی بسیار داشته‌ایم، اما فضای کودکانه این شعر که در آن نه خبری از نصیحت هست و نه بیان استعاری وقایع، شاید از فرط سادگی و روانی کلام تا این حد با ما و در مانده است.

شاعری منهای سیاست

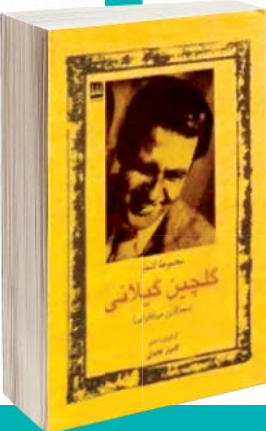
گلچین هیچ وقت به چهره‌ای سیاسی بدل نمی‌شود، يك پزشك شاعر می‌ماند، آن هم شعرهایی که در آنها می‌توان جغرافیای گیلان را به ظرافت و لطافت تماشا کرد. دوستی‌های مستمری با محمدعلی اسلامی ندوشن، صادق چوبک، هوشنگ ابتهاج، محمد زهری، مسعودفراد، محمد مسعود و پرویز خانلری داشته و تمام عمر مشغول شعر و شغل خود به عنوان پزشك می‌ماند.

چندین دفتر شعر از او منتشر شده که از میان آنها می‌توان به برگ، نهفته، مهر و کین و گلی برای تو نام برد. اما اگر بگوییم گلچین گیلانی شاعری است که با يك شعر خود این همه معروف شده است، اشتباه نکرده‌ایم.

چرا «باز باران» هنوز با ماست؟

شعری ساده که شعار نمی‌دهد، نصیحت نمی‌کند، اصلاً می‌شود گفت حرف نمی‌زند و مدام فضا سازی می‌کند. فضا سازی‌هایی که مخاطب را می‌برد به فضایی تصویری و رهایش می‌کند میان جنگلی بارانی که حال خوشی دارد. روایتی کاملاً ساده و عاطفی، بدون ابهام و پیچیدگی و صاف و زلال.

شعر باز باران برای اولین بار در مجله سخن منتشر شد و سپس به کتاب‌های درسی رسید. خیلی زود میان بچه‌ها جا باز کرد و از دهه ۵۰ تا امروز بچه‌ها در مدرسه با ذوق و علاقه آن را می‌خوانند. از عمر این شعر در کتاب‌های درسی حدود پنج دهه می‌گذرد و هنوز هم همان شوق ۵۰ سال پیش را در بچه‌ها برمی‌انگیزد و می‌شود خاطره‌ای که با خود به فردا می‌برند، انگار که گلچین گیلانی هنوز هم گوشه‌ای نشسته و با شوق برایشان می‌خواند: «بشنو از من کودک من / پیش چشم مرد فردا / زندگانی خواه روشن خواه تیره / هست زیبا هست زیبا هست زیبا...»



این گروه خشن



آقا حالا درست است که این ستون شده محل تسویه حساب‌ها و افشاگری‌های گروه علیه همدیگر و اخیراً هم این افشاگری‌ها برونگروهی هم شده است، ولی باور بفرمایید فضای گروه اینقدر هم که اینجا نوشته می‌شود، چند قطبی و ملتهب و شاخ توی شاخ نیست. نمونه‌اش همین دیروز که تقریباً يك کار تیمی خوب حاصل شد. قضیه به راه‌اندازی صفحه ۱۰ برمی‌گردد و ایده‌ای که از اول هفته توی کله محمدی و عزیززاده وول می‌خورد و باعث خارش مغزشان می‌شد. بخشی را با هم بستند و برای بخش دیگر هم هر کدام از بچه‌های گروه نخودی توی آش انداختند و سید ایده تیم بچه‌های صفحه ۱۰ را پرو پرتز کردند، جوری که محمدی و مهاجر مانده بودند که بین سوزه‌ها کدامشان را بگذارند توی صفحه! خلاصه که خیلی تك و پاتک‌های ما را اینجا جدی نگیرید. به دل هم نگیرید که روی دلتان می‌ماند! و چنان‌اگر این ادعای ما را قبول ندارید يك روز بلند شوید بپایید اینجا به صرف چای و بیسکویت! این از ما!



و اما بعد... صابر محمدی و آذر مهاجر صفحه ۱۰ امروز را شله‌قلمکار فرهنگی هفته کرده‌اند بیا و ببین! البته همان‌طور که در سطور قبل عارض شدیم يك کار گروهی است. اجمالاً که رفته‌اند و فرهنگ و هنر را در هفته گذشته شخم زده‌اند و يك Weekend و به عبارتی آخر هفته‌توری برایشان تدارک دیده‌اند که اوقات خوشی را در تعطیلات پیش رو تجربه کنید و کنار پنجره بنشینید و سرمایه زمستان‌طور را ببینید و چای لب‌سوز مرمره کنید و تعطیلانه فرهنگی جام‌چم را بخوانید.



ساناز قنبری خبرنگار سینمایی پرتلاش گروه هم رفته سراغ يك انیماتور جوان که این روزها حسابی شاکي است. اشکان رهگذر کارگردان پونمایی آخرین داستان که اثرش موفق شده خیلی از جایزه‌های مهم دنیا را درو کند معتقد است که مافیای اکران، فیلمش را گذاشته لب باغچه و گوش تا گوش سر بریده. همین هم باعث شد که يك نامه بنویسد خطاب به وزیر ارشاد و حسابی سر درد دل را باز کند. قنبری هم فرصت را مناسب دید و رفت سراغ رهگذر تا رمزگشایی کند که منظور استاد از مافیای اکران چیست. مشروح این گفت‌وگو هم رفته توی صفحه ۱۱ که سینما باشد.



مرتضایی‌فرد هم که به نوشتاری‌های دوران دانش‌آموزی علاقه زیادی دارد توی ذهنش مانده که امروز برابر با سال‌مرگ کسی است که یکی از سروده‌هایش با ذهن و فکر چند نسل گره خورده. روی همین حساب هم توی این صفحه رفته سراغ مرحوم گلچین گیلانی شاعر سروده معروف «باز باران» ترانه... در نهایت هم به قاعده همیشگی پنجشنبه‌ها، استاد کیکاوس زبیری با صفحه سینمای جهان به صفحات فرهنگی آمده. از تارانتینو گرفته تا بهترین‌های هالیوود ریپورترا!